

چند اشاره درباره تصحیح بخش معرّبات مثمر خان آرزو و مزهر سیوطی

۲۶۸-۲۶۱



چکیده: مثمر اثر سراج الدین آرزو، دانشمند هندی، کتابی است مشتمل بر مباحث فقه اللغوی به پیروی از مزهر سیوطی. این کتاب مدتی قبل در تهران به چاپ رسید. این تصحیح جدید گرچه بزتری‌هایی بر تصحیح پیشین دارد، هنوز از غلط‌ها و سهوها خالی نیست. بخشی از کتاب درباره معرّبات است. این نوشته مختصری است در اصلاح آن بخش از کتاب، همراه با تصحیح اندک سهوهای مصححان متن مزهر.

کلیدواژه‌ها: تاریخ زبان‌شناسی، فقه اللغه، مثمر، مزهر

مثمر (نخستین کتاب فارسی درباره زبان‌شناسی و علم اللغه)، سراج الدین علی خان آرزو، تصحیح محمد راستگو، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۹

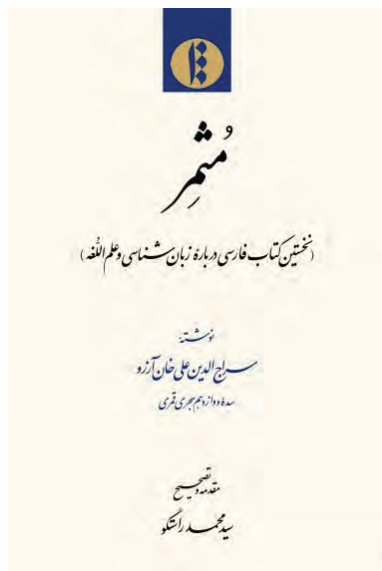
A Few Hints about the Editing of the Muwarabāt Section of Muthmir of Khān Ārizū and Mazhar of Suyūṭī

Seyed Ahmad Reza qaem maghami

Abstract: The book entitled Muthmir a work of Sirājuddīn Ārizū, an Indian scholar, is a book containing the topics of lexical research based on Mazhar of Suyūṭī. This book was published in Tehran some time ago. Although the new edition, has advantages over the previous one, it is still not void of mistakes and inaccuracies. Part of the book is about Mu'arrabāt. This article is a brief correction of that part of the book, with a slight correction of the inaccuracies of the text of the book Mazhar.

Keywords: History of Linguistics, Lexical research, Muthmir, Mazhar.

بعض الملاحظات حول تصحيح قسم المعرّبات من كتاب (المثمر) لخان آرزو و (المزهر) للسيوطي السيد أحمد رضا قائم مقامي
الخلاصة: (المثمر) هو الكتاب الذي ألفه العالم الهندي سراج الدين آرزو ويحتوي على مباحث في فقه اللغة، وسار فيه على خطى السيوطي الذي ألف كتاب (المزهر).
وقد طبع هذا الكتاب قبل مدة قصيرة في طهران، إلا أن هذا التصحيح الجديد وإن كان أفضل من تصحيحه السابق، إلا أنه لا تزال هناك بعض الأخطاء والمفوتات التي لم يخل الكتاب منها. وأحد أقسام الكتاب مخصّص للمعرّبات، وهذا المقال المختصر مخصّص لإصلاحات هذا القسم من الكتاب، مع بعض التصحيحات القليلة لاشتباهاً مصحّحي كتاب المزهر.
المفردات الأساسية: تاريخ علم اللغة، فقه اللغة، المثمر، المزهر



سراج‌الدین علی خان آرزو، چنان‌که می‌دانیم، کتاب متمرخویش را به پیروی از مژهر سیوطی نوشته است. در بخشی از کتاب که درباره معربیات است شیوه او این است که عبارتی از سیوطی را، که او خود از لغویان پیشین در مژهر آورده، نقل کند و آن‌گاه آن را شرح نماید. در تصحیح این بخش کتاب، جز آنکه باید مأخذ منقولات سیوطی را در پیش چشم داشت، به این نیز باید توجه کرد که نسخه‌ای از مژهر سیوطی که در دست خان آرزو بوده گاه همان نیست که امروز در دست ماست. به علاوه، گاه ممکن است خان آرزو در خواندن آن دچار خطا شده باشد یا آنکه - و این نیازمند تحقیق دقیق در نسخه‌های متمر است - متمر تحریر واحد نداشته باشد یا ناسخان تصرفی نابجا در متن آرزو کرده باشند. در هر حالت، مصحح امروزی کتاب متمر نباید منقولات مژهر سیوطی در متمر آرزو را از روی چاپ عربی آن به متن مصحح متمر منتقل کند، بلکه یک جزء از کار

تصحیح متمر تصحیح منقولات مژهر است، به دلیل همان اختلافی که میان مژهر مصحح فعلی و مژهر آرزو بوده است. آقای راستگو که اخیراً متمر را تصحیح کرده معمولاً منقولات آرزو از سیوطی را از روی چاپ بیروت نقل می‌کند و تصرف او در آن اندک است و این اندک نیز همیشه درست نیست.

در آنچه در ادامه می‌آید، بی‌آنکه بخواهیم در درستی سخنان سیوطی و آرزو و منابع آنان به لحاظ لغوی و اشتقاق کلمات وارد شویم و درباره معربیات بحث دقیق کنیم، سعی خواهیم کرد آن چیزی را که در سطور قبل گذشت با شواهد و امثال نشان دهیم و لزوم توجه به آن را گوشزد نماییم، ضمن آنکه اندک اشتباهات متن عربی را نیز ذکر خواهیم کرد. آقای راستگو تعلیقات کتاب را موکول به آینده کرده و شاید بعضی از آنچه در دنباله سخن ما خواهد آمد در آن تعلیقات اصلاح شود، ولی این چیزی نیست که بتوان آن را به آینده احاله کرد و در تعلیقات شرح نمود، بلکه جزئی است از کار تصحیح این کتاب. ترتیب مطالب مطابق مژهر سیوطی است (شماره صفحات همه از جلد اول کتاب است).

- در صفحه ۲۶۹ سیوطی از قول ابوحیان می‌گوید که اسماء اعجمی سه قسم است: اول آنکه عرب آنها را تغییر داده و به اوزان و ابنیه عربی درآورده، مانند بهرج و درهم؛ دوم آنکه عرب آنها را تغییر داده، ولی به ابنیه کلمات خود در نیاورده، مانند آجر و سیفسیر؛ سوم آنکه عرب آنها را تغییری نداده است. مصححان مژهر گفته‌اند که سیفسیر در اینجا در جمیع نسخ سنسبر است و آنها متن را از روی قاموس و لسان تصحیح کرده‌اند و سیفسیر همان سمسار است. ولی فعلیل از اوزان و ابنیه عربی است یا به مرور

۱. تمامی ارجاعات به صفحات متمر تصحیح سید محمد راستگو و به مژهر تصحیح جاد المولی، محمد ابوالفضل ابراهیم و بجای است که هر دو در بخش منابع مذکورند.

در شمار اوزان عربی درآمده بوده است (مانند خنزیر). ظاهراً تصحیح مصححان نادرست بوده است. هرچه باشد، در نسخه مزهر خان آرزو (ص ۲۰۰) این کلمه سیسنبر بوده، چون در شرح سخن سیوطی می‌گوید: «تحقیق آجر... گذشت و سیسنبر گیاهی است میان پودنه و نعناع...». نسخه ق مثمر، که نسخه‌ای بالنسبه خوب است، در شرح آرزو سیسنبر دارد و در نقل سخن سیوطی نیز سیسنبر دارد. اینجا کار ما باید تصحیح نسخه‌های مثمر باشد نه نقل چاپ بیروت مزهر.

- در ص ۲۷۱، در ضمن بیان خصوصیات معربیات، می‌گوید که جیم و قاف اگر در کلمه واحد جمع شوند آن کلمه عربی نیست و معرب است، مانند جوسق [که همان کوشک، از اصل gōšag باشد]، جلاهب [که همان گروهه است در کمان گروهه] و منجنیق «الَّتِي يُرْمَى بِهَا الْحِجَارَةُ وَمَعْنَاهَا مَا أَجْوَدُنِي». این «ما اجودنی» ترجمه همان «من چه نیک» است که از قدیم در فرهنگ‌ها به عنوان اشتقاق منجنیق نقل شده است. اما آرزو (ص ۲۰۳) سخن عجیبی گفته؛ گفته است که صاحب صحاح این کلمه را معرب «ما چه آجرزنی» نوشته و این ظاهراً تحریف است و صحیح آن «من چه آجرزنی» است، زیرا که صورت اول نون به هم نمی‌رسد، یعنی در «ما چه آجرزنی» نونی وجود ندارد که حرف دوم منجنیق توجیه شود. معلوم نویسنده نشد که آرزو به چه حسابی چنین اشتقاقی ساخته، ولی هرچه هست او «ما اجودنی» را چیز دیگری خوانده بوده است و ضبط نسخه ق («ما آجرزنی») نیز تا حدی مؤید این است.

- در ص ۲۷۱ مزهر از ابن فارس نقل شده که بعضی حروف در عربی نیست و اگر مجبور به کاربرد آن شوند، آن را به چیزی نزدیک بدل می‌کنند، مانند آن حرفی که بین باء و فاء است، چون پور، که اگر عرب مجبور شود به کار برد، فور می‌گوید. مصححان مزهر در حاشیه نوشته‌اند که فور نام شهری است به ساحل بحر هند. البته پیدا است که راه دوری رفته‌اند و مقصود از پور در اینجا جز پور به معنی پسر نیست.

- در صفحه ۲۷۴ مزهر از ابوحاتم رازی نقل شده که حاء در حُب بدل از خاء است و اصل آن در فارسی حُب است. در حاشیه آمده است که ابوحاتم گفته که اصل آن حنب است. آنچه در حاشیه آمده لابد غلط مطبعی یا بی‌دقتی است. حُب معرب حُنْب است که همان حُم باشد.

- در صفحات ۲۷۵ و ۲۷۶ مزهر مثال‌هایی از معربیات از فقه اللغة ثعالبی نقل شده است. بعضی از این‌ها را یا مصححان غلط ضبط کرده‌اند یا آرزو بد خوانده است:

۱. فَتْكَ (مزهر، ۲۷۵؛ مثمر، ۱۷۵، ۱۷۸) جانوری است که پوست او گرانبه‌است و ذکر آن در کنار قاقم و سمور و سنجاب شکی در این باقی نمی‌گذارد، ولی عجیب است که در شرح آرزو در این باره چیزی نیست و به جای آن از فیل سخن گفته شده «که معرب پیل است و از جانوران مخصوص هند است» و از فُلُّ که با کویله مقایسه شده است. عجیب بودن آن یک جهت دیگر هم دارد و آن اینکه آرزو یک

کلمه را به دو کلمه شرح نمی‌کند و نسخه‌خ که اصلاً شرح فیل را نداشته (نک. حاشیه ص ۱۷۸) ظاهراً معلوم می‌کند که نسخه‌های موجود متمرک یک تحریر واحد نیستند. در هر حالت، آرزو فنک را در نسخه مزهر خود یا غلط دیده بوده یا نسخه او در این موضع غلط بوده است.

۲. در همان جا الحزکه در تصحیح بیروت مزهر آمده غلط است به جای الحز (احتمالاً غلط مطبعی)، معادل خز در فارسی. در متمرک صحیح است.

۳. تاخنج که نوعی پارچه است معرب تافتگ (تافته) است با تبدیل «فت» به «خت» (مقایسه شود مثلاً هزائخت در ارمنی از اصل هزائفت که منصبی بوده از مناصب نظامی ساسانیان). آرزو می‌گوید (ص ۱۷۹): «اگر به فا بود، می‌تواند که معرب بافته بود که نوعی است از جامه ابریشمین». بافته را در اینجا باید به تافته تصحیح کرد، چون آرزو به جزئیات توجه دارد و متوجه است که باء بافته مسأله ساز می‌شود، ضمن آنکه بافته جامه ابریشمین را نمی‌گویند.

۴. راخنج را آرزو (ص ۱۷۹) گفته است که تا حال در کتاب‌های معتبر دیده نشده است. راخنج ظاهراً گونه‌ای است از رختج (نک. لغت نامه، ذیل لغت). رختج احتمالاً همیشه با رخت است، یعنی «رنگ شده».

۵. النفرینج (مزهر، ۲۷۶) و البفرینج (متمرک، ۱۷۶) هر دو نادرست است و درست البفرینج است و آن برف و شیره است از اصل vafrēnag پهلوی، برابر با برفینه فارسی. ضبط چاپ متمرک این حسن را دارد که به آنچه به چشم آرزو خورده نزدیک تر است، چون در شرح خود می‌گوید (ص ۱۸۳) که این لغت را نیافتیم و شاید با بُغراکه نوعی آش است رابطه داشته باشد. پس پیدا است که کلمه را به غین خوانده است.

۶. کرویاء، که در متن مزهر (ص ۲۷۶) و متمرک (ص ۱۷۶) درست ضبط شده، در شرح آرزو (ص ۱۸۳) به غلط به صورت کردیا تصحیح شده است. این کلمه یونانی (karvia) است و از طریق سریانی وارد عربی و فارسی شده است. کرویاء نوعی زیره است.

۷. خولنجان، که آن نیز نام گیاهی است، در متن مزهر (ص ۲۷۶) به همین صورت و در متمرک (ص ۱۷۶) خولجان ضبط شده است، ولی در شرح آرزو (ص ۱۸۳) خولنجان آمده است. خولنجان درست است و ضبط صفحه ۱۷۶ باید اصلاح شود. این ناسازگاری‌ها میان عبارات نقل شده از سیوطی و شرح همان عبارات از آرزو عجیب است که از چشم مصحح پنهان مانده است.

- از جمله کلمات دیگری که به نظر سیوطی دخیل از فارسی در عربی است و سیوطی از ابن دُرید نقل کرده و آرزو از سیوطی (مزهر، ۲۷۹؛ متمرک، ۱۸۸) الازندح است، به معنی نوعی پوست دباغت شده.

در هر دو جا ضبط غلط است؛ در اولین شاید غلط مطبعی باشد و دومین تکرار اولین است. صورت درست الازندج است و آن مشتقی است از رندیدن. ازندج را بسیاری از فرهنگ‌ها ضبط کرده‌اند. نسخه ق متمر ضبط درست را دارد.

- کرد (مزهر، ۲۸۰؛ متمر، ۱۸۸) معرب گردن است با حذفی که عرب در آن کرده است. مصحح متمر در متن کردن آورده و این را شرح آرزو نیز تأیید می‌کند. بنابراین، بر او ایرادی نیست. ولی باید توجه داشت که کرد در عربی به کار رفته و ضبط مزهر درست است؛ نسخه خان آرزو یا تصور او چیز دیگری بوده است (درباره کرد، از جمله نک. امام شوشتری، ذیل لغت).

- بلاس را سیوطی (ص ۲۸۰) به «مسح» تعریف کرده است. مسح همان پلاس است و آنچه سیوطی گفته درست است. آنچه از سیوطی در متمر فعلی نیز نقل شده (ص ۱۸۸) همین مسح است، ولی در شرح آن (ص ۱۸۹) مسیح ضبط شده به معنی «کذب و دروغ». عجیب است که آرزو کلمه را نه مسح بلکه مسیح خوانده است و از قضا همین ضبط مسیح را در عبارت منقول از سیوطی باید درست شمرد. نسخه ق نیز آن را تأیید می‌کند. پس مصحح متمر که یک جا مسح و یک جا مسیح آورده، پیدا است که اشتباه کرده است. حال باید دید که این خطای آرزو از کجا آمده است. مسیح را بعضی فرهنگ‌ها به معنی «دجال» و «کذاب» نوشته‌اند (نک. لغت‌نامه دهخدا، ذیل لغت) و این ناشی از نفوذ تفاسیر و علوم دینی در فرهنگ‌های عربی و فارسی است که در جای دیگر باید درباره آن بحث شود. آرزو در دنباله سخن خود گفته است که پلاس از اصل پلاش است و آن خود از پلاژبه معنی «بیهوده» و آن را با «لاش و ماش» به همان معنی سنجیده است. این نیز مؤید آن است که او مسح را در نوشته سیوطی مسیح خوانده است و اینجا نیز به ما می‌گوید که در تصحیح عبارت مورد بحث مزهر در کتاب متمر باید قرائت آرزو را وارد متن کنیم نه اصل گفته سیوطی را (گفته سیوطی را باید در حاشیه آورد). اما پلاژ از کجا پیدا شده است؟ پلاژ اصلاً لغت نیست و این از خرابکاری‌های فرهنگ جهانگیری است که پلاژ (برابر با به لای) را در بیتی دیده، آن را لغت شمرده و مدخل اختیار کرده و آرزو نیز از او پیروی نموده است (درباره لاش ماش و معنی آن و اشتباه جهانگیری، نک. ذاکری، ۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۴۳).

- السَّرِق (مزهر، ۲۸۰؛ متمر، ۱۸۸) که در متن مصحح سیوطی به «ضرب من الحریر» تعریف شده در فرهنگ‌های کهن عربی ضبط است و آن را معرب سره شمرده‌اند و این تا حدی درست است (درباره مستندات ذکر آن در فرهنگ‌های کهن، نک. جوالیقی، ۱۴۱۰: ق ۳۶۷). این کلمه در واقع معرب sarag است و معادل سره که ابریشم یا نوعی از ابریشم است. این درست است، ولی از شرح آرزو (ص ۱۸۹) و از ضبط نسخه ق پیدا است که آرزو آن را السرف و الحریر را الحدید خوانده است، چون می‌گوید

که سرف (مصحح متمر در شرح به نادرست سیرف آورده، حال آنکه در یک صفحه قبل، در متن منقول از سیوطی الشرف آورده) «به معنی نوعی آهن ... در کتاب فارسیّه نیست». گفتیم که نسخه ق، جز آنکه در موضع نقل از سیوطی الشرف دارد، به جای الحریر نیز الحدید دارد و همین در متن متمر درست است. سرف را نیز بعضی فرهنگ‌ها به حریر معنی کرده‌اند (نک. لغت نامه دهخدا، ذیل لغت) که باید تصحیف همان سرف باشد، ولی این اشتباه با اشتباه آرزو فرق دارد. اگر نبود ضبط درست فرهنگ‌های قدیم عربی، ممکن بود گمان بریم که آنچه آرزو آورده شرف است و گونه‌ای است از شرب، ولی چنین نیست.

- در صفحه ۲۸۰ مزهر (برابر با متمر، ۱۹۰)، در ادامه ذکر معرّبات، آمده است: «الخورتق و اصله خرانگه ای موضع الشرب و السدیر». مصحح متمر این بار سخن سیوطی را عیناً از روی چاپ عربی کتاب وارد متن نکرده و خرانگه را بدل به خوانگه کرده است و السدیر را بدل به الشریر. اولین به یک اعتبار درست و دومین مطلقاً غلط است. اولین به این اعتبار درست است که آرزو در شرح خود می‌گوید: «آنچه در مزهر خرانگه، به الف، نوشته تحریف بود و صحیح خورنگه، به رای مهمله، [بود] و الآدر خورنق را [ء] از کجا پیدا می‌شد؟ و نیز تفسیر آن به موضع شرب شراب دلالت صحیح دارد بر معنی مذکور». از جمله اول پیدا است که در کلمه‌ای که آرزو دیده «راء» وجود نداشته، وگرنه چنان دخیلی بر مزهر نمی‌کرد. از جمله دوم هم معلوم می‌شود که «شرب الشراب» که در یک نسخه متمر، در موضع نقل از مزهر، آمده درست است و نسخه‌ای که پیش چشم آرزو بوده احتمالاً این ضبط را داشته است، یا آنکه در شرح، کلمه شراب را باید از عبارت «موضع شرب شراب» برداشت که متن سیوطی منقول در متمر و شرح آرزو موافق هم درآیند و نایکدستی میان آن دو از میان برخیزد.

اما در مورد سریر و سدیر. آرزو در شرح خود بلافاصله می‌گوید که سدیر همان قصر نعمان منذر است و این همراه آمدن خورنق و سدیر چیزی است که از غایت شهرت نیازمند بحث نیست و عجیب است که در تصحیح متمر، الشریر وارد متن شده است. شاید غلط مطبعی باشد.

- در جای دیگر (مزهر، ۲۸۲؛ متمر، ۱۹۵) از صحاح جوهری لغات معرّب دیگری اضافه شده است که از دو مورد آن که اشکالی در آنهاست یاد می‌کنیم.

۱. بند، که در مزهر به «العلم الكبير» تعریف شده در فرهنگ‌های قدیم عربی وارد است (نک. جوالیقی، ۱۴۱۰ ق: ۲۰۱، و شرح آن) و آنچه سیوطی گفته درست است. ولی عجیب است که چهار نسخه از نسخه‌های متمر (ص ۱۹۵) «البندقه» دارند و از شرح آرزو (ص ۱۹۶-۱۹۷) نیز معلوم می‌شود که همین بندقه را باید اصل گذاشت و در موضع نقل از سیوطی بندقه را در متن آورد، زیرا که او به کلی از بندقه، به معنی «گروهه، گلوله»، سخن می‌گوید و از بند و علم مطلقاً چیزی نمی‌گوید، و این عجیب است. شاید بعضی نسخه‌های مزهر به جای بند، یا در حاشیه آن، بیرق داشته‌اند که هم معنی علم است و

بیرق به بندق و سپس به بندقه تحریف شده است.

۲. الکتبر (مزهر، ۲۸۲؛ مثمر، ۱۹۵) را که مزهر آورده و نوعی گیاه است که اصل یونانی دارد آرزو الکنز خوانده بوده به معنی «گنج»، و این از شرح او (ص ۱۹۹) معلوم می شود. بنابراین، در موضع نقل از سیوطی در کتاب مثمر نیز همین الکنز را باید در متن آورد و صورت درست حقیقی و اشتباه آرزو را در حاشیه متذکر شد.

این مختصری بود درباره چند صفحه از متن مزهر و مثمر که امیدوار است به واسطه آن بعضی مواضع کتاب مثمر و اندک اشتباهات متن عربی مزهر تصحیح شده باشد.

منابع

- امام شوشتری، محمد علی (۱۳۴۷)، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران: انجمن آثار ملی.
جوالبقی، ابومنصور (۱۴۱۰ ق)، المعزب، به تصحیح و تعلیقات عبدالرحیم، دمشق: دارالعلم.
دهخدا، علی اکبر و دیگران (۱۳۷۶)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران (دوره جدید).
ذاکری، مصطفی (۱۳۸۲)، اتباع و مهملات در زبان فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
سراج‌الدین علی خان آرزو (۱۳۹۹)، مثمر، به تصحیح محمد راستگو، تهران: میراث مکتوب.
سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۰ ق)، المزهر فی علوم اللغة و انواعها، به تصحیح محمد احمد جاد المولی، محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، بیروت: دار الحیاء الکتب العربیة.